

## دریدا

### مرضیه ملکشاهی

#### دانشجوی دکتری مطالعات ترجمه دانشگاه فردوسی

هرگاه سخن از نادرست بودن تقابل‌های دوگانه، عدم قطعیت معنا، برساخته‌بودن دانش، و بازی بی‌پایان دال‌ها می‌شود، بی‌درنگ اولین نامی که به ذهن می‌آید نام ژاک دریدا است. از میان اندیشمندان نیمه دوم قرن بیستم کمتر کسی به اندازه دریدا توانسته است چنین عمیق و بنیادی درک ما از ماهیت نوشتن و ادبیات را تغییر دهد. او قدیس ضد-بنیادگرایی و ضد-ذات‌گرایی پساساختارگرایان است. در این مقاله به اختصار نظریه ساختارشکنی دریدا و نیز دیدگاه او درباره ترجمه را معرفی می‌کنیم.

### ۱. ژاک دریدا و ساختارشکنی

ژاک دریدا در سال ۱۹۳۰ در خانواده‌ای از یهودیان پرتغالی-اسپانیایی در الجزایر که در آن زمان از مستعمره‌های فرانسه بود به دنیا آمد. بعد از اتمام تحصیلات دبیرستان برای تحصیل فلسفه در پاریس از الجزایر به فرانسه رفت. در ابتدا به حوزه پدیدارشناسی علاقه‌مند گشت و در سال ۱۹۵۷ رساله دکتری خود را به آثار پدیدارشناس بزرگ ادموند هوسرل اختصاص داد، اما چند سال بعد آن را رها کرد. در سال ۱۹۶۲ ترجمه‌ای از هوسرل انجام داد و مقدمه‌ای بر آن نوشت که برنده جایزه شد. پس از آن به نوشتن مجموعه‌ای از مقالات در مجلات فرانسوی پرداخت. رشته‌ای که تمام این مقالات را به هم وصل می‌کرد نقش نوشتار در تاریخ فلسفه غرب از زمان افلاطون تا نویسندگان و فلاسفه معاصر از جمله هوسرل بود. در سال ۱۹۶۷ دریدا با چاپ سه اثر که در واقع ادامه پژوهش‌های تخصصی خود درباره «نوشتار» بود قاطعانه وارد صحنه فلسفه شد. این آثار عبارت بودند از: *گفتار و پدیدار* که پژوهشی درباره پدیدارشناسی هوسرل بود؛ *نوشتار و تفاوت* که مجموعه مقالاتی درباره شخصیت‌های معاصر چون کلود لوی

اشتروس، میشل فوکو و امانوئل لویناس بود و مهم‌تر از همه درباره *گراماتولوژی* که در آن دریدا به مطالعه خود «علم» نوشتار پرداخت. در نتیجه انتشار این آثار و آثار بعدی همچون «زایش معنا» (۱۹۷۲) و «حاشیه‌های فلسفه» (۱۹۷۲)، دریدا در مقام فیلسوف به شهرت جهانی رسید. شیوه فلسفه دریدا که خیلی زود با عنوان *deconstruction* در جهان شهرت یافت، تقریباً در همه رشته‌های دانشگاهی از هنر گرفته تا جانورشناسی تأثیرگذار بوده و حتی در فرهنگ عامه هم رسوخ پیدا کرده است. خود دریدا موضوع چندین فیلم و حتی یک ترانه چاپ شده است. کسانی که کتاب *غول‌آسای درباره گراماتولوژی* او را خوانده‌اند بسیار اندکند اما تقریباً همه نام او را شنیده‌اند و با تفکر او ولو اندک آشنا هستند. چندین دهه بعد از اولین چاپ این کتاب، نظریه ساختارشکنی دریدا مورد ستایش و نکوهش بسیاری قرار گرفته است. برخی آن را نوعی تروریسم فکری می‌دانند که می‌کوشد تمام بنیان‌های فرهنگ غربی را نابود کند. برخی دیگر هم آن را سیاست آزادی‌بخش تفاوت، آزادی و انتخاب شخصی دانسته‌اند (برادلی: ۲۰۰۸: ۲).

نام دریدا بیش از هر چیز با *Déconstruction* که خود واضع آن است گره خورده است. این اصطلاح در زبان فارسی به ساختارشکنی، ساختارزدایی، شالوده‌شکنی، بنیان‌فکنی و واسازی<sup>۲</sup> ترجمه شده است. وی در سال ۱۹۶۶ در دانشگاه جانز هاپکینز در مقاله‌ای با عنوان «ساختار، نشانه، بازی» برای اولین بار این شیوه اختصاصی خود را معرفی کرد. وی در این مقاله مفروضات بنیادین فلسفه غربی از زمان افلاطون را به چالش کشید. ساختارشکنی رویکرد منحصر به فرد دریدا است که نه تنها برای نقد متون فلسفی و ادبی، بلکه در نقد نهادهای سیاسی کاربرد دارد. اگر چه دریدا خود گاهی از

<sup>۱</sup> disseminations

<sup>۲</sup> ابدالی - نجومیان (۲۹:۱۳۹۲) علت برگزیدن معادل «واسازی» برای *deconstruction* را این‌گونه بیان می‌کنند: «این اصطلاح در نظام فکری دریدا به رویدادی در متن اشاره دارد که همواره در حال وقوع است؛ به عبارت دیگر، نظام معنایی هر متنی برای دریدا همواره در حال بازشدن و بسته‌شدن مستمر است به این معنی که نشانه‌های درون متن هم با نظام معنایی غالب متن سر‌ناسازگاری دارد و هم به پیروی از آن مجبور است و خوانش دریدایی به دنبال بازکردن و دوباره بستن متن است تا این بازی نشانه‌ها را به نمایش بگذارد. به این دلیل، اصطلاحاتی که در فارسی با پسوند «شکنی» به کار می‌رود به هیچ وجه مراد دریدا را برآورده نمی‌کند. اصطلاح واسازی هم بر گشوده‌شدن متن دلالت دارد و هم بر ساخت دوباره آن.»

سرنوشت این اصطلاح ناراضی بود، ولیکن شهرت و محبوبیت آن نشان‌دهنده تأثیر تفکر او در حوزه‌های فلسفه، نظریه، نقد ادبی، هنر و به ویژه نظریه معماری و نظریه سیاسی است.

با اینکه چندین دهه از عمر ساختارشکنی می‌گذرد، هنوز هم بسیاری از پژوهشگران دانشگاهی آن را صرفاً نوعی تحلیل سطحی از بازی‌های زبانی می‌پندارند که درک ما از ادبیات و معنای آن را مخدوش می‌کند. شاید بتوان یکی از دلایل این امر را پیچیدگی عمده‌ی زبان واضح و شارحان آن دانست. با وجود این، ساختارشکنی مزایایی دارد که نمی‌توان به آسانی از آن‌ها چشم پوشید. ساختارشکنی توان تفکر انتقادی را ارتقا بخشیده و ایدئولوژی‌های پنهان و تنیده در زبان را که تعیین‌کننده تجربه انسان از هستی هستند، آشکار می‌سازد، از این رو می‌تواند ابزاری مناسب در دست مارکسیسم، فمینیسم و دیگر نظریه‌هایی باشد که می‌کوشند ما را از نقش سرکوب‌گر ایدئولوژی در زندگی آگاه سازند. از منظر ساختارشکنانه، زبان، برخلاف آنچه معمولاً می‌پنداریم، ابزار قابل اعتمادی برای ایجاد ارتباط نیست، بلکه حوزه‌ای مبهم و سیال از تجربه‌های پیچیده است که ایدئولوژی‌ها از طریق آن انسان را، بدون آنکه خود آگاه باشد، برنامه‌ریزی می‌کنند (تایسون: ۲۰۰۶: ۲۴۹).

ساختارشکنی نظریه به معنای سنتی آن نیست، یعنی مجموعه‌ای از قوانین نیست که بتوان آن را در موارد خاص به کار بست، بلکه چیزی است که همیشه در درون خود متنی که به خوانش درمی‌آید اتفاق می‌افتد و از آن جدایی‌ناپذیر است. دریدا همه چیز را به چالش می‌کشد: معنا، زبان، تفسیر، نیت مؤلف، و حتی این تلقی را که کتاب مخزنی از معانی ثابت و متناهی است که دارای آغاز و پایانی است. به اعتقاد دریدا تمام دیدگاه‌های متعارفی که افراد درباره خوانش دارند، چه آگاهانه چه ناآگاهانه، ریشه در یک سنت فلسفی ریشه‌دار دارد که دریدا در تمام کتاب *گراماتولوژی* می‌کوشد آن را به چالش بکشد. در واقع بر خلاف آنچه عموماً تصور می‌شود دریدا نمی‌خواهد بگوید که چنین دیدگاه‌هایی (دیدگاه‌های متعارف درباره معنا، زبان، نیت مؤلف و ...) نادرست هستند، بلکه می‌کوشد نشان دهد که این دیدگاه‌ها به هیچ وجه بازتابی «عینی» و «طبیعی» از «دنیای واقعی» نیستند (برادلی، ۲۰۰۸: ۴).

تایسون (۲۰۰۶: ۲۵۸) دیدگاه‌های ساختارشکنانه درباره زبان، جهان و هویت را این‌گونه خلاصه می‌کند: ۱. زبان پویا، مبهم و ناپایدار است و همواره معانی ممکن را

پنخس می‌کند. ۲. هستی هیچ‌گونه مرکز و معنای ثابتی ندارد. ۳. افراد بشر نبردگاه‌های از هم‌پاشیده‌ای برای ایدئولوژی‌های رقیب هستند که تنها هویت آنان هویتی است که ما ابداع کرده‌ایم و یا باور داریم.

در واقع دغدغه اصلی دریدا نقد بنیادی متافیزیک است. او در سنت فلسفی غرب رگه‌هایی از کلام‌محوری<sup>۳</sup> یا متافیزیک حضور را کشف می‌کند. دریدا ابتدا متافیزیک (یعنی جستجوی جوهر در آن سوی نمودهای مشهود) را به آرزوی دستیابی به وضوح کامل تعبیر کرده و اعتقاد دارد که هدف متافیزیک این است که معنا را به طور کامل در دسترس آگاهی قرار دهد تا بدین صورت ذهن خودآگاه ارباب تفکر شود (میکیکس، ۲۰۰۹: ۱). به‌زعم دریدا (۱۹۶۷) همه متافیزیک‌دانان از یک مبدأ که آن را ساده، بی‌عیب، طبیعی، خالص، مطلوب و خودکفا (مستقل) می‌شناسند آغاز می‌کنند تا سپس عرضیات و فرعیات را مشخص کنند. از این رو خیر مقابل شر، مثبت مقابل منفی، خالص مقابل ناخالص، خدا مقابل انسان، مرد مقابل زن، گفتار مقابل نوشتار و ... قرار می‌گیرد و در تمامی این تقابل‌های دوگانه جزء اول مرجح دانسته می‌شود. تقابل‌های متافیزیکی به فرض حضور متکی هستند. بخش نخست تقابل‌های دوگانه یا همان بخش مرجح حضوری کامل دارد، بخش دوم غایب است یا حداکثر حضوری ضعیف و با واسطه دارد. از این روست که به‌زعم دریدا فلاسفه غرب از افلاطون و ارسطو تا روسو، هوسرل و سایرین گفتار را مرجح دانسته‌اند چرا که براساس این دیدگاه گفتار نهایت حضور را به همراه دارد و در گفتار کلمات گوینده نزدیک‌ترین فاصله ممکن را با تفکر فرد دارند در صورتی که در نوشتار چنین نیست و نشانه‌های نوشتاری با واسطه نشانه‌های گفتاری با تفکر گوینده ارتباط برقرار می‌کنند. در تفکر متافیزیکی نوشتار یتیم است و از معنای اصلی مورد نظر نویسنده دور شده و در بافت‌های گوناگون معانی مختلف و حتی متضادی به خود می‌گیرد. دریدا بر این باور است که رد پای تفکر متافیزیکی در آثار سوسور هم یافت می‌شود، چرا که سوسور هم نشانه را متشکل از دال و مدلول می‌داند و به طور ناآگاهانه همان تقابل فلسفی قدیمی را بین محتوا و شکل، ذهن و جسم بازسازی می‌کند (دریدا، ۱۹۶۷).

دریدا برای مبارزه با این پروژه متافیزیکی که از آن به کلام‌محوری تعبیر می‌کند نگاه شکاکانه خود را بسط می‌دهد. وی به تضعیف تفکر متافیزیکی می‌پردازد هر چند

<sup>3</sup> logocentrism

که رهایی از آن را بسیار دشوار و حتی غیرممکن می‌داند. اما می‌کوشد تا در مبانی آن اخلال ایجاد کرده و آن را از قطعیات و جستجوی منشأ امر مطلق برهاند. او شک‌گرایی را با کلیدواژه دیگری به نام *différance* که بر ساخته خود اوست پیوند می‌دهد. دیفرانس بی‌اعتباری ذاتی معنا را نشان می‌دهد (میکیکس، ۲۰۰۹: ۲). برای درک مفهوم دیفرانس باید به آراء سوسور و نقد و خوانش دریدا از آن‌ها پردازیم.

سوسور با گسستن از رویکردهای پیشین به زبان، مطالعات زبانشناسی را از پرداختن به مصداق خارجی رهاند و زبان را به صورت نظامی از نشانه‌ها تعریف کرد و برای هر نشانه دو وجه دال و مدلول قائل شد. به زعم سوسور، نشانه زبانی شیء و نام را با هم پیوند نمی‌دهد بلکه مفهوم و تصویر آوایی را متحد می‌سازد و تأکید می‌کند که تصویر آوایی امری فیزیکی نیست. سوسور به هیچ‌گونه پیوند ذاتی بین دال و مدلول قائل نیست و اعتقاد دارد که در زبان تنها تفاوت‌ها وجود دارند و هیچ اندیشه و آوایی قبل از نظام زبانی وجود ندارد. به اعتقاد سوسور معانی مستقل از دال‌ها وجود ندارند. معنا در پیوند دال و مدلول تولید نمی‌شود بلکه هر نشانه زبانی معنای خود را در نظام زبانی براساس تفاوت با نشانه‌های زبانی دیگر کسب می‌کند (سوسور، ۲۰۱۱: ۶۵-۷۰).

به گفته دریدا آنچه در زبانشناسی ساخت‌گرا از آن تعبیر به مدلول می‌شود در واقع زنجیره‌ای از دال‌هاست و هر دال صرفاً به یک مدلول اشاره نمی‌کند و می‌تواند در آن واحد به مدلول‌های بسیاری اشاره کند که خود آن مدلول‌ها هم در مقام دال به مدلول‌های دیگر اشاره دارند؛ این بازی بی‌پایان دال‌ها می‌تواند تا ابد ادامه یابد (تایسون، ۲۰۰۶: ۲۵۲). به زعم دریدا زبان دو ویژگی بسیار مهم دیگر هم دارد: اول اینکه بازی بی‌پایان دال‌ها همواره باعث به تأخیر انداختن معنا می‌شود. دوم اینکه معنای ظاهری زبان نتیجه تفاوت‌هایی است که از طریق آن یک دال از دال دیگر متمایز می‌شود. در اینجا دریدا از مفهوم «تفاوت» سوسور بهره می‌گیرد. دریدا دو کلمه فرانسوی را که به معنای «به تعویق انداختن» و «تفاوت داشتن» است ترکیب کرده و کلمه جدید *différance* را می‌سازد. دیفرانس نامی است که او به تنها معنای ممکن زبان می‌دهد، معنایی که همواره به تعویق می‌افتد (تایسون، ۲۰۰۶: ۲۵۳).

دریدا نگاهی دوگانه به نشانه‌شناسی سوسور دارد. به باور وی جدایی‌ناپذیری دال و مدلول در نظر سوسور به نوعی گسستن از نگاه تقابل‌محور افلاطون و تا حدی ساختارشکنانه است اما سوسور نهایتاً در این دیدگاه خود چندان پیگیر نبوده و به

تمایزی بنیادی بین دال و مدلول قائل است. در واقع دریدا با وارد کردن مفهوم تعویق در نظام سوسوری تقابل سوسوری را که احیاکننده سنت فلسفی تقابل‌های دوگانه افلاطونی است در هم می‌شکند و یا به عبارتی دیگر ساختارشکنی می‌کند (ابدالی و نجومیان، ۱۳۹۲: ۱۶).

## ۲. دریدا و ترجمه

به گفته ماندی (۲۰۰۱: ۱۷۱) ساختارشکنان عمدتاً از خوانش خود از مقاله والتر بنیامین با نام «وظیفه مترجم» به مسئله ترجمه پرداخته‌اند. از مهمترین این خوانش‌ها، خوانش دریدا از این مقاله است با نام «برج‌های بابل»<sup>۴</sup>. از همان آغاز مقاله دریدا بنیان زبان ترجمه را به چالش می‌کشد و آن دسته از نظریه‌های معنا و ترجمه را که به وحدت و این‌همانی در زبان قائل هستند رد می‌کند. در این مقاله دریدا مفهوم «زبان پاک» بنیامین را با عنوان دیفرانس بازتعریف می‌کند و از تمایز بین متن مبدأ و مقصد ساختارشکنی می‌کند (همان، ۱۷۲). دریدا از اصطلاح «بقای» زبان‌ها که والتر بنیامین آن را به کار می‌برد استفاده می‌کند و بر این باور است که ترجمه به تعدیل و تکمیل متن اصلی می‌پردازد (گنتزلر، ۱۳۸۰: ۲۱۰). بنیامین وظیفه مترجم را بسیار مهم‌تر از وظیفه نویسنده متن اصلی می‌داند. به اعتقاد وی مترجم از خلال موانع زوال‌یافته زبان اصلی خود، زبان پاک را رها می‌سازد و زبان محبوس در اثر را در خلق دوباره‌اش آزاد می‌کند. او سلسله مراتب سنتی را ساختارشکنی می‌کند و ترجمه‌کردن را والاتر از تألیف می‌داند (نجومیان، ۱۳۸۳: ۴۵-۴۶). بنیامین ترجمه را یک کنش تک‌صدایی (کنشی که معنای حقیقی را آشکار می‌کند) می‌انگارد اما دریدا این نگاه بنیامین را یک نگاه متافیزیکی تلقی می‌کند بدین معنا که از همان ابتدا مدلول را از دال جدا کرده و مدلول را ارجح می‌داند. از نگاه دریدا انتقال «معنی» متن اصلی غیرممکن است چرا که یک معنی واحد در متن وجود ندارد. بنابراین اگر ترجمه، متن را ثابت و پایدار گرداند، آنگاه متن از بین می‌رود. در نظر بنیامین، ترجمه یک رابطه متقابل میان زبان‌ها به سوی زبانی کلان‌تری بنیان می‌نهد. اما دریدا به مفهوم تمامیت در زبان اعتقاد ندارد. به اعتقاد دریدا زمانی که مترجم معنی متن را به یک فهم یگانه تبدیل می‌کند، نیروی محدودکننده‌ای بر زبان تحمیل می‌گردد. دریدا می‌گوید اگر ما در پی برگرداندن معنی متن اصلی در ترجمه

<sup>4</sup> Des Tours de Babel

باشیم، حتماً یک معنی را بر دیگر معانی متن اصلی ترجیح داده‌ایم. در نتیجه، اگر حفظ معانی چندگانه متن اصلی در ترجمه مطرح باشد، ترجمه متن اصلی کلاً عملی غیرممکن می‌نماید. اما مترجم در عین حال، به تکثیر معانی متن اصلی کمک می‌کند. برای دریدا ترجمه به‌عنوان شکلی از خوانش و فهم (و در واقع تکرار<sup>۵</sup>) نیاز به تکرار شدن دارد، چرا که هر خوانش «دالی» برای خوانش‌های دیگر است و این راز بقای متن است (نجومیان، ۱۳۸۳: ۴۵-۴۶).

خوانش دریدا (۱۹۸۵) از افسانه برج بابل بسیار جالب است. به عقیده دریدا ساختن برج بابل توسط سامی‌ها تلاشی در جهت تحمیل کردن زبان و معنای خودشان است و خدا با پریشان کردن زبان آن‌ها چندگانگی و چندزبانگی را بر آن‌ها تحمیل می‌کند که هرگز از آن رهایی نمی‌یابند و در واقع آن‌ها را محکوم به ترجمه می‌کند، ترجمه‌ای که هم ضروری و هم غیرممکن است. علاوه بر «برج‌های بابل» دریدا در آثار دیگری نیز به مسئله ترجمه پرداخته است که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از «ادامه حیات/ مرزها»<sup>۶</sup> و «ترجمه متناسب چیست؟»<sup>۷</sup>.

دریدا در «ادامه حیات/ مرزها»<sup>۸</sup> هم قرارداد ترجمه‌ناپذیری مطلق و هم قرارداد ترجمه‌پذیری کامل را به یک اندازه ناکارآمد می‌داند. دریدا، از یک سو، تصور آرمانی از زبان را که براساس این فرض غلط شکل گرفته که دلالت می‌تواند تک‌صدایی باشد رد می‌کند. براساس چنین تصویری ترجمه معنای ناب متن اصلی را که از قضا معنایی واحد هم هست جدا از فرم آن انتقال می‌دهد (ارتل، ۲۰۱۱: ۵). دریدا درباره پیامدهای ناشی از این تصور آرمانی درباره زبان که زبان را ذاتاً ترجمه‌پذیر می‌داند اظهار می‌دهد، اما در عین حال تصور منحصرأ شاعرانه از زبان را که منجر به ترجمه‌ناپذیری مطلق می‌شود نیز رد می‌کند (ارتل، ۲۰۱۱: ۵).

در مقاله «ترجمه متناسب چیست؟» دریدا که برای گروهی از مترجمان سخنرانی می‌کند به اصطلاح تناسب<sup>۹</sup> که توسط گات مطرح شده بود می‌پردازد. اگرچه دریدا مستقیماً نامی از گات نمی‌برد، اما به نقد مفهوم تناسب در ترجمه می‌پردازد. چرا که در

<sup>5</sup> iteration

<sup>6</sup> Living On. Border Lines

<sup>7</sup> What is a 'Relevant' Translation?

<sup>8</sup> Living on. Borderlines

<sup>9</sup> Relevance

نظر دریدا ترجمه متناسب بر این پیش فرض استوار است که ارتباط بین دال و مدلول ارتباطی ثابت است، یعنی ترجمه‌ای که به انتقال یک مدلول دست‌نخورده قائل است و هدفش شفافیت کامل و به عبارتی تازه‌تر، بومی‌کردن است (ماندی، ۲۰۰۱: ۱۷۲). از نظر دریدا (۲۰۱۲: ۳۶۸) ترجمه متناسب ترجمه‌ای است که «انتظارات را برآورده می‌کند، رسالت و دین و وظیفه خود را به انجام می‌رساند و بر زبان مقصد متناسب‌ترین معادل را حک می‌کند و از زبانی که حداکثر تناسب، ارتباط، روانی و کم‌ترین ابهام را دارد استفاده می‌کند».

ونوتی (۲۰۱۳: ۷۱) می‌گوید اگر چه دریدا می‌پذیرد که اصل حاکم بر بیش‌تر ترجمه‌ها تناسب است، آن را به چالش هم می‌کشد. او توجه ما را به خشونت قوم‌مدارانه مضمحل در این نوع ترجمه و همچنین به رمزآلودگی همزمان آن خشونت از طریق زبان جلب می‌کند، زبانی که به ظاهر شفاف است چرا که تک‌صدا (بی‌ابهام) و سلیس است. در واقع در ترجمه متناسب این تصور برای خواننده پیش می‌آید که مدلول بدون هیچ‌گونه تفاوت بنیادی منتقل شده است. اما واقعیت این است که هر ترجمه‌ای دال‌های تشکیل‌دهنده متن مبدأ را با زنجیره دلالتی دیگری جایگزین می‌کند. در این سخنرانی دریدا صرفاً به رمزگشایی از ترجمه متناسب نمی‌پردازد، بلکه پیامدهای اجتماعی و فرهنگی آن را از طریق تفسیر نمایشنامه تاجر ونیزی افشا می‌کند (همان). دریدا شخصیت‌های نمایشنامه را براساس رمزگان ترجمه تفسیر می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه پورشیا می‌کوشد گفتمان یهودی شایلاک از ترجمه را به گفتمان بخشایش‌گری که حامی دولت مسیحی است ترجمه کند (ونوتی، ۲۰۱۳: ۷۰). ترجمه پورشیا از تقاضای شایلاک برای اجرای عدالت در جستجوی یافتن حداکثر تناسب با دکترین مسیحیت است، که نهایتاً منجر به مصادره کامل اموال شایلاک و همچنین تغییر دین اجباری او می‌شود. بنابراین دریدا نشان می‌دهد که وقتی ترجمه متناسب در درون نهادی مثل دولت اتفاق می‌افتد می‌تواند ابزاری برای محجوریت حقوقی، تحریم اقتصادی و سرکوب سیاسی شود (ونوتی، ۲۰۱۳: ۷۱).

### ۳. ساختارشکنی و مطالعات ترجمه

ناگفته پیداست که به چالش کشیدن مفاهیم بنیادی دلالت و معنا در زبان توسط پساساختارگرایان و به ویژه دریدا، پیامدهای بسیاری برای ترجمه دارد که نادیده گرفتن آن‌ها نه ممکن است و نه مفید. مفهوم «ساختارشکنی» انقلابی در بسیاری از علوم ایجاد



کرده که ترجمه نیز از آن برکنار نمانده است. حتی اگر دریدا و دیگر پسا‌ساختارگرایان نامی از ترجمه هم به زبان نمی‌آوردند، آراء آنان درباره زبان و دیگر نظام‌های دلالتی برای ایجاد تحولی بنیادی در ترجمه کافی بود. اما نه تنها بسیاری از آنان و بالأخص دریدا عمیقاً درگیر مسئله ترجمه شده‌اند، بلکه نگاه تازه آنان به ترجمه، ترجمه را در مقامی بسیار بالاتر از آنچه که قبلاً بوده، قرار داده است.

گنتزler (۱۳۸۰: ۱۸۵) معتقد است همه نظریه‌های ترجمه از دستاوردهای کارگاه ترجمه آمریکایی گرفته (که مبتنی بر نوعی تجربه زیبایی‌شناختی یکسان بود) تا نظریه نظام‌های چندگانه، بر مفهومی از تعادل استوارند. با اینکه این نظریه‌ها رویکردهای متفاوتی دارند اما یک چارچوب مفهومی همه آن‌ها را یکپارچه می‌کند. وجود اصل و بازنمایی آن در جامعه مقصد فرضی است که این چارچوب‌های مفهومی به آن قائل‌اند. تمام نظریه‌های ترجمه از آغاز تا کنون، متن اصل را از متن ترجمه متمایز دانسته‌اند و به نوعی تقابل دوگانه و سلسله مراتبی قائل بوده‌اند. پرسشی که پیش می‌آید این است که آیا فکر کردن به ترجمه با اصطلاحاتی به غیر از اصطلاحات مرسوم ممکن است؟ ساختارشکنان این امکان را فراهم می‌آورند (گنتزler، ۱۳۸۰: ۱۸۶). نظریه ترجمه در طول تاریخ خود همواره قائل به نوعی معنای قابل تعیین بوده که می‌توان آن را از یک نظام دلالتی به نظامی دیگر انتقال داد. ساختارشکنی در این تعریف از ترجمه تردید کرده و قائل به جدایی زبان از معنایی مشخص یا نوعی ژرف‌ساخت نیست که بتوان آن را در زبان دیگر بازسازی کرد (گنتزler، ۱۳۸۰: ۱۹۱).

ونوتی (۲۰۱۳: ۲-۳) در سیر اندیشه خود، همانطور که در مقدمه کتاب «ترجمه همه چیز را تغییر می‌دهد» می‌گوید، از نظریه‌پردازانی چون برمن و شلایرماخر به این دلیل که ترجمه را ابزاری برای بازتولید و انتقال عنصر لایتغیر<sup>۱۰</sup> موجود در متن اصلی می‌دانند، دوری جسته و به مفهوم «حکاکی»<sup>۱۱</sup> دریدا متوسل می‌شود. به اعتقاد وی این نظریه‌پردازان علی‌رغم تأکیدشان بر آشنایی‌زدایی، شباهت عجیبی با نظریه‌پردازانی چون جروم و نایدا دارند که عقایدشان درباره ترجمه معنایی و تأثیر معادل<sup>۱۲</sup> هنوز هم مورد توجه است. این نظریه‌پردازان، به اعتقاد ونوتی، وجود یک ذات یا جوهر لایتغیر در متن

<sup>10</sup> Invariant

<sup>11</sup> Inscription

<sup>12</sup> Equivalent Effect

مبدأ را که به راحتی در دسترس مترجم نیز هست مسلم فرض کرده‌اند بدون اینکه زمان و مکانی را که ترجمه در آن صورت می‌گیرد مورد توجه قرار دهند. به اعتقاد ونوتی، ابزارگرایی به تفاوت‌های گشتاری که ترجمه بر متن اصلی حکاکی می‌کند بی‌اعتناست و قادر نیست درکی جامع و قاطع از ترجمه به دست دهد (ونوتی، ۲۰۱۳: ۲-۳). ونوتی با توسل به مفهوم «حکاکی» دریدا متن مبدأ را متنی می‌داند که در هنگام ترجمه متحمل نوعی حکاکی واگرا<sup>۱۳</sup> می‌شود و ترجمه را عملی تفسیری تعبیر می‌کند که یک تفسیر را از میان تفسیرهای ممکن حک می‌کند. این گونه است که ترجمه دریچه‌ای به سوی امکان‌های تفسیری مختلف می‌گشاید، تفسیری که با توجه به شرایط سیاسی، اجتماعی، سیاسی و زبانی که در آن ترجمه صورت پذیرفته به روشنی قابل ارزیابی و توصیف‌اند (ونوتی، ۲۰۱۳: ۴).

به گفته ونوتی (۲۰۱۳: ۳۵) از نظر دریدا «جسم» متن مبدأ، یا مادیت<sup>۱۴</sup> آن، یعنی زنجیره خاص دال‌های شنیداری یا نوشتاری را که متن متشکل از آن است نمی‌توان در ترجمه بازتولید کرد و مترجم به ناچار از آن چشم می‌پوشد. این جابجایی نوعی اتلاف دوسویه در بر دارد: یکی از دست دادن «اثرات میان‌متنی» که بافتار خاص یا فرایند دلالت متن مبدأ را می‌سازد و دیگری از دست دادن «روابط بینامتنی» که متن را برای خوانندگان متن مبدأ که متون را به آن زبان خوانده‌اند معنادار می‌کند. مترجم با چشم‌پوشی از مادیت متن مبدأ به طور بنیادی دست به عمل بافت‌زدایی می‌زند، یعنی بافتی را که تشکیل‌دهنده متن است از هم می‌پاشد. بافت‌زدایی اولین تفاوتی است که توسط خود فرایند ترجمه ایجاد می‌شود. ونوتی (همان) در ادامه بحث خود درباره مفهوم ترجمه از نگاه دریدا می‌نویسد:

ترجمه مستلزم عمل ساختن، خلق و نوآوری است. ترجمه باعث به وجود آمدن زنجیره دلالتی دیگری می‌شود که هم به همراه خود اثرات میان‌متنی و روابط بینامتنی را که هدفشان بازتولید متن مبدأ است دارد و هم در فرهنگ و زبان مقصد کارایی دارد. در نتیجه ترجمه پا را فراتر از انتقال نوعی مدلول تک‌صدا می‌گذارد که مترجم در متن مبدأ تثبیت می‌کند، حال آن مدلول هرچقدر هم که می‌خواهد تقلیلی و جدا از بافت باشد. در همان حالی که مترجم در صدد تثبیت مدلولی است که نه تنها به متن مبدأ

<sup>13</sup> Divergent Inscription

<sup>14</sup> Materiality

پاسخگو باشد بلکه منافع و فهم‌پذیری متن مقصد را هم تأمین کند، خلق یک زنجیره دلالتی متفاوت امکانات معنایی را کثرت می‌بخشد.

به‌زعم ونوتی (۲۰۱۳: ۳۵) ترجمه در تلاش برای اعاده مادیت، به هنگام خلق یک متن، به طور بنیادی عمل در بافت‌نهادن مجدد<sup>۱۵</sup> را انجام می‌دهد و در نتیجه نوعی تفاوت ثانوی ایجاد می‌کند، یعنی مجموعه‌ای از تفاوت‌های فرهنگی و زبانی در متن مبدأ حک می‌شود. در واقع ترجمه متن مبدأ را بازتولید نمی‌کند بلکه مطابق با فرهنگ و زبان مقصد تفسیری را بر آن حک می‌کند. حکاکی از انتخاب متن برای ترجمه آغاز می‌شود و از طریق توسعه استراتژی‌های گفتمانی برای ترجمه آن ادامه می‌یابد و در این پروسه همیشه برخی گفتمان‌ها در زبان مقصد بر برخی دیگر ترجیح داده می‌شود (ونوتی، ۲۰۱۳: ۱۱).

به‌طور کلی، از نظر دریدا در سیر اندیشه معنا همیشه به تعویق می‌افتد و ما هرگز به آن مدل‌ل نهایی نرسیده و بازی بی‌پایان دال‌ها ادامه می‌یابد. گنتزler (۱۳۸۰: ۲۰۸) ترجمه را بر اساس ساختارشکنی این‌گونه بازتعریف می‌کند:

به جای اینکه ترجمه را عبور از مرز برای به چنگ‌آوردن چیزی بدانیم، می‌توان آن را میدان‌گاهی دانست که در آن در عمل نشان داده می‌شود که آن چیز به هنگام عبور از مرز پخش می‌شود و می‌گریزد. به جای آنکه فکر کنیم وظیفه ترجمه این است که دقیقاً همان معنای اصل را منتقل کند، می‌توان آن را پدیده‌ای دانست که اصولاً به بازی اجازه می‌دهد، مرزها را می‌گسترده و دریچه‌های تازه‌ای به روی تفاوت بیش‌تر باز می‌کند.

نهایتاً اینکه در اندیشه دریدا هیچ ترجمه‌ای کامل نیست و متن مبدأ برای بقای خود نیازمند ترجمه‌های دوباره و دوباره است. ترجمه‌هایی که هرکدام خوانشی متفاوت از متن مبدأ هستند و همانطور که گنتزler می‌گوید «دریچه‌های تازه‌ای به روی تفاوت بیش‌تر باز می‌کنند» (همان).

## منابع

ابدالی، فرهاد؛ نجومیان، امیرعلی (۱۳۹۲). «خودواسازی تقابل دوگانه حافظ/ زاهد در غزلیات حافظ، خوانشی دریدایی». فصلنامه پژوهش‌های ادبی. (۴۱) ۱۰-۸ ص ۳۰-۸

<sup>15</sup> Recontextualizing

گنتزler، ادوین (۱۳۸۰). *نظریه‌های ترجمه در عصر حاضر*. ترجمه علی صلحجو. انتشارات هرمس: تهران.

نجومیان، امیرعلی (۱۳۸۳). «ترجمه از دیدگاه والتر بنیامین و ژاک دریدا». *کتاب ماه ادبیات و فلسفه*. شماره ۷۸. ص. ۴۲-۴۹

Bradley, A (2008). *Derrida's of Grammatology*. Edinburgh: Edinburgh University Press.

Derrida, J. (1974). *Of Grammatology*. Trans. by Gayatri Chakravorty Spivak. Baltimore: Johns Hopkins University Press.

..... (1985). Des Tours de Babel. Trans. by Joseph F. Graham. In J.F. Graham (Ed), *Difference and Translation* (pp. 219-227). Ithaca: Cornell University Press.

..... (2012). What is a "Relevant" Translation? Trans. by Lawrence Venuti. In L. Venuti (Ed.), *The Translation Studies Reader* (pp. 365-388). New York & London: Routledge, Taylor & Francis Group.

De Saussure, F. (2011). *Course in General Linguistics*. Trans. by Wade Baskin. Columbia University Press.

Ertel, E. (2011). Derrida on Translation and his (Mis)reception in America. Retrieved from [www.revuetrahir.net/2011-2/trahir-ertel-derrida.pdf](http://www.revuetrahir.net/2011-2/trahir-ertel-derrida.pdf)

Mikics, D. (2009). *Who Was Jacques Derrida?: An Intellectual Biography*. New Haven & London: Yale University Press.

Munday, J. (2001). *Introducing Translation Studies: Theories and Application*. London: Routledge.

Tyson, L. (2006). *Critical Theory Today: A User-Friendly Guide*. New York & London: Routledge, Taylor & Francis Group.

Selden, R. Widdoson, P. & Brooker, P. (2005). *A Reader's Guide to Contemporary Literary Theory*. London: Longman.

Venuti, Lawrence (2013). *Translation Changes Everything: Theory and Practice*. New York: Routledge.

\*\*\*\*\*